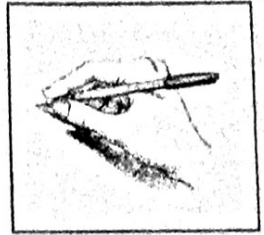


نامه های رسیده



باید بره...؟!!

خوانندگان عزیز مجله وزین پیام،

من نه سیاستمدارم نه از سیاست چیزی میفهمم ولی برای اولین بار از آنچه در کشورهای عربی و شمال آفریقا میگذرد کمی سرگیجه گرفته ام و در مورد سیاست از خودم سؤالات ضد و نقیض میکنم!

سرمقاله چند هفته پیش سردبیر عزیز آقای منوچهر امیدوار تحت عنوان «تونس آری، مصر آری، ایران چرا نه؟» مرا تحت تأثیر قرار داد و از خود سؤالاتی کردم که مایلیم آنرا با شما در میان بگذارم.

در باره اغتشاشات آفریقای شمالی یک جمله از باراک اوباما در گوش من طنین انداخت. انگلیسی من آنقدر خوب نیست که آنرا تکرار کنم ولی ترجمه فارسی آن معادل جمله ای بود که از آن خاطره خوشی نداشتم و در این دو کلمه خلاصه میشد «باید بره...»

پس از چندی مقداری سر و صدا در لیبی شروع شد و این بار رئیس جمهور فرانسه همان جمله را به زبان فرانسه تکرار کرد «قذافی باید بره» و در این مورد آنقدر پافشاری کرد که سازمان ملل و کشورهای بزرگ مانند آمریکا و انگلستان با او همصدا شدند و گفتند «باید بره» و برای آنکه رفتنش را سریع تر کنند از همه طرف به او حمله کردند، کشورش را بمباران کردند و گرچه هنوز طرف نرفته است بعید میدانم بتواند مدت زیادی مقاومت کند. خصوصاً که وقایع ساحل عاج و دستگیری رئیس جمهورش از تونلی که سفارت فرانسه را به قصر ریاست جمهوری متصل میکرد، نمونه روشن از قدرت مقاومتش در برابر قدرتهای بزرگ است.

فکر نکنید برای قذافی و یا لورن گاباگبو کوچکترین سمپاتی و یا احترامی داشته باشم ولی آخر این چه قانونی است که چند کشور پر قدرت بیایند بگویند یک نفر رئیس جمهور برود تا آنکه مورد علاقه آنهاست بجایش بنشیند؟ آیا بجز قانون جنگل اسم دیگری برایش سراغ دارید؟

من هر چه فکر میکنم نمیفهمم چرا هنگامیکه سرهنگ قذافی رسماً از تروریسم فلسطینی ها پشتیبانی میکرد، موقعی که برنامه اتمی اش در راه بود، هیچکس از او ایراد نگرفت و حتی موقعی که یک هواپیمای آمریکائی را با بیش از ۳۰۰ نفر سرنگون کرد، بجز یک هشدار هوائی آمریکا که به او فهمانید آنقدر هم نباید با دم شیر بازی کرد، اتفاقی نیفتاد. حالا که او

رسماً تروریسم را محکوم کرده، از برنامه اتمی اش دست کشیده، خسارت هواپیمای آمریکائی را جبران کرده و دو سال پیش رئیس جمهور فرانسه از او با قالی قرمز پذیرائی کرد، یک مرتبه همه یک زبان میگویند «باید بره»؟!!

دو روز پیش روی کانال پارلمان فرانسه صحبت جالب و تکان دهنده ای بود که انسان را در مورد وقایع آفریقا به حیرت می اندازد.

یکی از سناتورها نقش فرانسه در آفریقا را از دوره دوگئل تا به امروز به روشنی و بدون رودربایستی شرح میداد و میگفت کاندیدهای ریاست جمهوری در آن دیار چه شرایطی را باید دارا باشند.

کاندیدا میبایست فرانسه زبان و فرانسه دوست باشد و رسماً سرسپردگی خود را به دولت فرانسه اعلام کند! پس از آن اگر مثلاً سه کاندیدا دارای شرایط لازم بودند، آنها را به پاریس دعوت میکردند تا در طی یک مصاحبه با مسئولان فرانسه یکی از آنها برای نامزدی ریاست جمهوری آن کشور آفریقائی انتخاب شود! پس از انتخابات در آن کشور، رئیس جمهور آینده که مسلماً از دیگران رأی بیشتری میآورد انتخاب میشد ولی اگر در دوران ریاستش دست از پا خطا میکرد جنبشی مردمی (!) در آن کشور روی میداد و دیگری بجایش انتخاب میشد.

در مقالات سردبیر گرامی و دانشمند «پیام» این سؤال مطرح است که پس چه وقت نوبت ایران خواهد رسید؟! و نمیدانم چرا من فکر میکنم در این راه ایران «پیشروتر» از همه کشورهای آفریقای شمالی بوده است. چرا که «باید بره» را برای بار اول در مورد شاه ایران شنیدیم!

من خود بخوبی بیاد دارم هنگامیکه سران کشورهای بزرگ که در میان آنها جیمی کارتر و ژیسکار دستن را میتوانم نام ببرم دور هم جمع شدند و پس از آن جمله باید بره در فضا طنین انداخت!

همانطور که امروز می بینیم سران همان کشورها دور هم نشسته اند و تصمیم گرفته اند که «بن علی» باید بره، حسنی مبارک دوست چهل ساله باید بره، و حالا قذافی باید بره! راستی آیا ملل دنیائی که زمانی «سوم»، سپس «عقب افتاده» و یا «در حال پیشرفت»شان مینامند تا چه حد در سرنوشت خود مؤثرند؟!!

میگویند چرچیل گفته است برای اینکه ما بتوانیم در سیاست کشورهای دیگر دخالت کنیم دو شرط لازم است: اکثریت مردم نادان و یک اقلیت خائن.

امید بجای آنهایی که حرف شنو بوده اند و رفته اند، رژیم های دیکتاتوری و وحشی و خونخواری بر روی کار نیایند.

عزیز الله سلیم پور - نیس